

ابومخنف

و سرگذشت مقتل وی

سید علی میرشریفی

حماسه خونریز کربلا و قیام شکوهمند اباعبدالله الحسین - علیه السلام - از شورانگیزترین و شهادت آفرینترین، و در عین حال رفیق بارترین و فجعترین حوادث تاریخی بشر است. جلوه‌های ایثار و فتوت، کرامت و عزت، رشادت و شجاعت، که در صحرای کربلا به دست سرور و سالار شهیدان، امام حسین - علیه السلام - و یاران باوفایش به نمایش گذاشته شد؛ از یک سوی، ستمگریها، ددمنشیا و درنده‌خوییهای سپاهیان بنی امیه را افشاء کرد؛ و از سوی دیگر وجدان انسانهای آن روز را به شدت لرزاند و بدینسان عکس العملها به گونه‌های مختلف از همان سرزمین آغاز شد. افزون بر فرزندان پیامبر - ص - که به انگیزه گسترش ابعاد حماسه حسینی، اینجا و آنجا، حقایق را می‌پراکنده، شاهدان و گزارشگران نیز ماجرای کربلا را بازگویی نمودند و بدین گونه، سینه به سینه به نسلها و عصرها سپرده می‌شد. این نوع پاسداری از حماسه خونبار کربلا، تا انقراض حکومت ننگین بنی امیه و بنی مروان (سال ۱۳۲ هـ. ق) ادامه داشت و در آن دوران کمتر کسی توانست تاریخ بنویسد.

آنگاه پس از برجیده شدن بساط بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس - که ابتدا تظاهر به طرفداری از علویان می‌کردند - مقداری زمینه مساعد شد و مورخان و محققان از فضای نسبتاً باز استفاده کردند و دست به قلم برده، درباره حادثه کربلا تاریخ نگاشتند.

دقیقاً روشن نیست که چه کسی برای اولین بار تاریخ کربلا را نوشت و رشادتها و حماسه آفرینهای حسین - ع - و یارانش را ترسیم کرد. مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی احتمال داده‌اند که اصبع بن نباته نخستین فردی بود که درباره امام حسین - ع - مقتل نوشته است.^۱ ولیک اینک از مقتل وی اثری نیست و گویا در متون تاریخی نیز گزارشی از آن نیامده است.

از کهنترین و ارزشمندترین آثار نگاشته شده درباره حادثه کربلا، مقتل الحسین ابومخنف است که متن کامل آن نیز در دسترس نیست.

کتاب ابومخنف به سبب اهمیت و ارزشی که داشته است مورد توجه مورخان و محققان قرار گرفت و بسیاری متن آن را به طرق گونه‌گون نقل کردند. تأثیر کتاب وی در آثار تاریخی بعد درباره واقعه کربلا به حدی است که می‌توان وی را سرآمد مقتل نویسان به شمار آورد. بدان سان که هرکسی در مورد این حادثه عظیم مطلبی نگاشته و گزارشی نقل کرده، معمولاً از اوست.

زندگی ابومخنف

ابومخنف در نیمه دوم قرن اول هجری در شهر کوفه به دنیا آمد. خاندان او از بزرگترین خاندانهای شیعه و از یاران باوفای علی - ع - به شمار می‌رفتند. مخنف بن سلیم جد دوم او از اصحاب رسول خدا - ص -^۲ و از مدافعان و همراهان امیرالمؤمنین علی - ع - و از فرماندهان عالیقدر و کارگزاران شایسته حکومت وی بود. وی در نبرد جمل و صفین در سپاه علی - ع - فرماندهی نیروهای قبائل «ازد»، «بجیله»، «خثعم» و «خزاعه» را به عهده داشت.^۳ آن حضرت پس از جنگ جمل، وی را به استانداری اصفهان و همدان منصوب کرد.^۴ پدر وی یحیی بن سعید نیز از یاران و اصحاب علی - ع - است.^۵ و برادران مخنف، صعق و عبدالله از شهدای جنگ جمل در سپاه علی - ع -

از استادان و چگونگی زندگانی علمی و تعلیم و تعلم ابومخنف اطلاع دقیقی در دست نیست. او به یقین در کوفه به تحصیل و فراگیری دانش پرداخته و از محضر جابر جعفی، مجالدبن سعید و صععب بن زبیر استفاده کرده است^۷؛ اما چگونگی این فراگیری و بهره‌وری روشن نیست. چنانکه وی قطعاً از امام صادق-ع استفاده کرده است^۸؛ اما کجا و چگونه، به درستی روشن نیست. چرا که امام صادق-ع در مدینه می‌زیسته و جلسه تدریس آن بزرگوار در مسجد پیامبر بوده است؛ و حال آنکه ابومخنف در کوفه بوده است. آیا ابومخنف برای درک محضر امام-ع به مدینه آمده است؟ تاریخ آن را بازگو ننموده است و گویا در همان مدت کوتاهی که امام صادق-ع برای زیارت و... به عراق آمده و گروهی در کوفه از محضر وی بهره می‌برده‌اند^۹؛ ایشان نیز از آن حضرت استفاده کرده است. آنچه احتمال دوم را تأیید می‌کند این است که ابومخنف بسیار اندک از امام صادق-ع روایت نقل می‌کند. و اینکه نجاشی گفته که ابومخنف از اصحاب امام باقر-ع نبوده است^{۱۰}، به سبب معاصر نبودنش با امام نیست؛ بلکه احتمالاً بدان جهت است که امام-ع در مدینه می‌زیسته و اصلاً به عراق مسافرت ننموده است.

ابومخنف شاگردان بسیاری نیز داشته است که برجسته‌ترین آنان عبارتند از:

۱. مورخ شهیر و نسابه کبیر، هشام بن محمد بن سائب کلی (م ۲۰۴ یا ۲۰۶ ق).
۲. مورخ معتمد، نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲ ق).
۳. مورخ بزرگ، ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (م ۲۱۱ یا ۲۱۵ و یا ۲۲۵)^{۱۱}.

مذهب ابومخنف

مذهب ابومخنف به درستی آشکار نیست و در این مورد اندکی اختلاف است. تحقیق و بررسی در این باره نیز کاری است دشوار. تنها از دوراه می‌توان مذهب این گونه کسان را بدست آورد: ۱) مطالعه آثار و تألیفات آنان که معمولاً در لابلای آن تصریح و یا اشاراتی به مذهب مؤلف توان یافت (۲) بررسی دیدگاه دانشمندان رجال و بویژه پیشینیان که درباره

مذهب افراد نیز سخن گفته‌اند.

راه اول درباره مذهب ابومخنف تقریباً مسدود است. چرا که جز پاره‌ای از مطالب پراکنده - آثار و تألیفات وی در دست نیست.

راه دوم نیز چندان رهگشا نیست. با این همه با استناد به برخی از قرائن و شواهد احتمال شیعه بودن وی را می‌توان قوت بخشید. ابوالعباس نجاشی از نخستین متخصصان دانش رجال درباره اومی گوید: ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سالم ازدی غامدی، استاد و چهره بزرگ اصحاب اخبار در کوفه بود و آنچه را نقل می‌کرد مورد اعتماد و پذیرش بود. او از جعفر بن محمد-ع روایت نقل می‌کند. برخی گویند از ابوجعفر (امام باقر-ع) نیز روایت نقل می‌کند؛ ولی صحیح نیست^{۱۲}.

شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: کشی گمان کرده که لوط بن یحیی، مکنی به ابومخنف، از اصحاب امیرالمؤمنین-ع و از اصحاب حسن و حسین-ع است؛ ولی صحیح آن است که پدر وی از اصحاب علی-ع بوده و خود او آن حضرت را ملاقات نکرده است^{۱۳}.

همچنین ابن شهر آشوب در معالم العلماء از وی یاد کرده است^{۱۴}. و نیز علامه حلی او را در قسم اول خلاصه الاقوال که ویژه ثقات است، آورده و می‌گوید: لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن اسلم ازدی غامدی (ابومخنف) - که درود خداوند بر او باد- استاد و چهره بزرگ اصحاب اخبار در کوفه بود؛ و بدانچه روایت می‌کرد اعتماد می‌شد. او از جعفر بن محمد-ع روایت می‌کرد؛ اما پدرش یحیی از اصحاب امیرالمؤمنین-ع بود^{۱۵}.

ابن داود نیز وی را در قسم اول رجال خود که ویژه ثقات است^{۱۶}؛ آورده و تفرشی^{۱۷} و اردبیلی^{۱۸} نیز از وی یاد کرده‌اند. مامقانی وی را شیعه تلقی کرده و از تشیع او سخت دفاع کرده است^{۱۹}. و رجالیان متأخر نیز عموماً وی را توثیق کرده‌اند. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة (ج ۱، ص ۳۱۲) و حاج شیخ عباس قمی در الکنی و الالقاب (ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹) و علامه سید عبدالحسین شرف الدین در مؤلفوا الشیعه فی صدر الاسلام (ص ۴۰) و آیه الله سید حسن صدر در تأسیس الشیعه

کرده است، و تفرشی و اردبیلی بدون هیچ اشاره‌ای بر عامی بودن وی در کتابهایشان از او یاد کرده‌اند؛ توان فهمید که او را شیعه تلقی می‌کرده‌اند.

د: چنان که گذشت برخی از رجالیان عامه وی را شیعه دانسته‌اند^{۳۱}، و برخی نیز که به شیعه بودن وی تصریح نکرده، او را تضعیف کرده‌اند، که گویا منشأ تضعیفشان تشیع وی بوده است.

ه: مهمترین و بهترین دلیل بر تشیع وی دودمان او^{۳۲} است: خاندان او از بزرگترین خاندانهای شیعه کوفه بوده و پدر و اجدادش - چنان که گذشت - همگی شیعه و از پیروان امیرالمؤمنین - ع - بوده‌اند. پدر او نیز از یاران و اصحاب نزدیک امام علی - ع - بود و هیچ دلیلی نیست بر اینکه ابومخنف مذهب شیعه را رها کرده باشد.

و: آثار و تألیفات وی عموماً درباره تشیع است^{۳۳} و هریک به گونه‌ای با اندیشه‌ها و افکار این طائفه ارتباط دارد.

شبهات عامی بودن ابومخنف

در برخی از منابع رجالی و تاریخی، نکاتی درباره ابومخنف آمده است که عامی بودن وی را می‌رساند و اینک به مهمترین آنها می‌پردازیم:

۱- ابن ابی الحدید می‌گوید: ابومخنف از محدثان و کسانی است که صحت پیشوایی امت را به انتخاب مردم می‌دانسته است؛ وی نه شیعه است و نه از رجال آنان به شمار می‌رود^{۳۳}.

۲- شیخ مفید در پایان کتاب «جمل» می‌گوید: ... آنچه ما به اختصار نقل کردیم، گزارشهایی بود از اخبار بصره و انگیزه‌های فتنه آن و گفتار صاحبان آراء درباره نبرد جمل؛ و تمامی آنچه را ذکر کردیم، از رجال عامه بود و نه خاصه. ما در این کتاب آنچه را شیعه در این مورد نقل کرده است، نیاوردیم^{۳۴}. و روشن است که جمل ابومخنف یکی از منابع مهم کتاب شیخ مفید است؛ پس مفید وی را از رجال عامه دانسته است.

۳- علامه مجلسی نیز در مصادر بحار الانوار از مقتل وی به عنوان یکی از کتابهای عامه یاد کرده است^{۳۵}.

(ص ۲۳۵)، به شیعه بودن وی تصریح کرده‌اند.

دیدگاه رجالیان عامه درباره ابومخنف

برخی از رجالیان عامه نیز از ابومخنف یاد کرده‌اند. اینک برخی از داوربهای آنان در ذیل یاد می‌شود:

دارقطنی گوید: لوط بن یحیی کوفی، اخباری و ضعیف است^{۲۱}. حاتم رازی وی را متروک الحدیث دانسته است^{۲۲}؛ و ابن عدی می‌گوید: لوط بن یحیی ابومخنف کوفی، شیعی متعصب و صاحب اخبارشان است... او اخبار زشتی نقل می‌کند که من ذکر آنها را دوست ندارم^{۲۳} ذهبی نیز می‌افزاید که ابومخنف اخباری پوچی است که به او نمی‌شود اعتماد کرد. ذهبی سپس دیدگاه رجالیانی را که بیشتر آوردیم نقل می‌کند و از ابن معین نیز نقل می‌کند که گفته است ابومخنف ثقة نیست^{۲۴}؛ و ابن شاکر نیز وی را بدون اظهار نظر عنوان کرده است^{۲۵}. همچنین فیروزآبادی می‌گوید که ابومخنف اخباری و شیعه بوده پوچ و متروک است^{۲۶}. اسماعیل پاشا در هدیه العارفین (ج ۱، ص ۸۴۱) نیز از ابومخنف یاد کرده و او را شیعه دانسته و زرکلی از او به عنوان عالمی آگاه به سیره و اخبار و امامی اهل کوفه یاد کرده است^{۲۷}. فؤاد سرگین نیز وی را اهل کوفه و امامی دانسته است^{۲۸}.

از آنچه یاد شد می‌توان نتیجه احتمالی پیشین را با قوت بیشتری مطرح کرد که برخی از شواهد آن چنین است.

الف: بنای نجاشی در رجالش و شیخ در فهرست و ابن شهر آشوب در معالم العلماء این بوده که مؤلفان و نویسندگان شیعه^{۲۹} را ذکر کنند و اگر گاهی از غیر شیعه یاد کرده‌اند متذکر شده‌اند^{۳۰}. یاد کرد مطلق این سه تن بدون تذکره عامی بودن ابومخنف نشانگر این است که وی شیعه بوده است.

ب: علامه وی را در قسم اول رجال آورده و از او با دعای «رحمه الله» یاد کرده، و روشن است که علامه، شخص عامی را در قسم اول نمی‌آورد و دیگر اینکه از شخص عامی با جمله استرحام یاد نمی‌کند.

ج: از اینکه ابن داود، ابومخنف را در قسم اول رجالش یاد

۴- نقل برخی مطالب که با عقاید و آراء تشیع همگون نیست. مانند اینکه می گوید: چون ولید (استاندار یزید) در مدینه خیر مرگ معاویه را به امام حسین-ع- داد؛ حضرتش فرمود: «انا لله وانا الیه راجعون. خداوند معاویه را رحمت کند و به تو پاداش خیر دهد!»^{۳۶}

مقتل ابومخنف

ابومخنف از محققان و مورخان سختکوش و پرتلاشی بود که آثار مهم و قابل توجهی را در تبیین و گزارش حوادث صدر اسلام نگاشته است او یکی از بهترین مورخان عاشورای حسینی است که در تدوین خون نامه کربلا از هیچ کوششی دریغ نوریذ و با جستجوی وسیع و دیدار حاضران در حادثه کربلا، و یا کسانی که به گونه ای از آن اطلاع داشته اند، تقریباً اطلاعات دست اول و گزارشهای معتمد و مستندی را گرد آوری و گزارش کرد. بدان سان که اگر گفته شود بخش عظیمی از زنده ماندن تاریخ کربلا مرهون زحمات اوست؛ سخنی به گزاف نیست. ابن ندیم در فهرست (ص ۱۰۶)، گوید: دستخطی از احمد بن حارث خواندم که از قول دانشمندان نوشته بود که می گویند: «ابومخنف به مسائل عراق و سرگذشتها و فتوحات آن بر دیگران برتری دارد».

ابومخنف در پرتو این تلاشها و کوششها برای نگارش تاریخ اسلام، افزون بر مقتل الحسین، چهل کتاب از خود به یادگار نهاد^{۳۷} که سوگمنده از همه آنها تنها نامی و یادی باقی است. متن اصلی مقتل الحسین وی نیز سرنوشتی مشابه دیگر آثار او دارد و امروزه از آن خبری نیست. احتمالاً متن کتاب ابومخنف تا حدود قرن چهارم باقی بوده است؛ چرا که ظاهراً طبری در تاریخ خود از آن بدون واسطه نقل می کند.

اما آنچه به نام «مقتل الحسین» منسوب به ابومخنف است و بارها در ایران و هند و عراق چاپ شده^{۳۸}، یقیناً از او نیست. مطالب سُست و گزارشهای جعل و کذب آن بهترین دلیل انتساب دروغین آن به ابومخنف است. شأن و عظمت ابومخنف برتر و بالاتر از آن است که چنین اثر سُست و تهی مایه را نگاشته باشد.

آغاز پیدایش این اثر مجعول و بی پایه چندان روشن نیست؛ اما با توجه به برخی از قرائن می توان حدس زد که این کتاب ساخته و پرداخته دوران صفویه است. به هر حال اینک به برخی از دلائل و شواهدی که دقیقاً نشانگر مجعول بودن این کتاب است، اشاره می کنیم:

اما آنچه یاد شد هرگز در مقابل ادله شیعه بودن وی تاب مقاومت ندارد، و عامی بودن وی را محرز نمی کند، و اینها را پنهان در حد شبهه می توان یاد کرد. اما سخن ابن ابی الحدید اساساً برای ما حجت نیست. چه اینکه اولاً سخن وی صرف ادعاست. و هیچ گونه دلیلی بر مدعایش اقامه نکرده است. ثانیاً ابن ابی الحدید متخصص فن رجال نیست تا در این موارد کلامش مورد استناد باشد. ثالثاً می توان گفت وی از آن جهت که از اعتزالیان است - مانند همگنانش - سعی بر این دارد که همه بزرگان و اعظام را به طایفه خود نسبت دهد.

اما کلام مرحوم مفید نیز چون در مقام جدل بوده و در این مورد چنان که بر اهل فن پوشیده نیست - از اندک مناسبتی برای مرام خود استفاده می شود؛ نمی تواند مورد استناد باشد بهترین شاهد این مدعا اینکه وی در کتاب یاد شده (ص ۲۲۲ و...) از مسعودی صاحب مروج الذهب نیز مطلب نقل می کند، و حال آنکه، رجالیان و شرح حال نگاران وی را شیعه تلقی کرده اند. گویا شیخ می خواهد بگوید این نیز اخبار ابومخنف که شما اخبار وی را قبول دارید. چنان که این موضوع درباره ابن عباس، مسعودی صاحب مروج الذهب و... که مورد پذیرش فریقین است، صادق است.

اما سخن علامه مجلسی از سرتفحص و تحقیق نبوده است و نمی شود بدان استناد کرد. وانگهی خود وی در وجیزه (ص ۱۶۲)، ابومخنف را از ممدوحین شمرده است.

اما درباره نقل مطالب سُست و ناهمگون با مذهب شیعه، باید گفت که اصل کتاب وی در دست نیست تا دانسته شود که آنچه نقل می شود نیز از آن اوست و یا ممکن است از افزوده های ناقلان باشد. افزون بر این وی همه مطالب را مانند بسیاری از گزارشگران حوادث مسند آورده و عهده دارسره و ناسره آن نیست. بگذریم که این گونه نقل کردن نشانه ای از رعایت امانت است و همین باعث شده که آثار وی و مطالبی که می آورد مورد پذیرش فریقین باشد.

حال آنکه طبری از ابومخنف نقل می کند که: طرماح بن عدی در کربلا حاضر نگردید و در نتیجه کشته نشد^{۳۹}.

ز: در صفحه ۱۹۶، «سهل بن سعید شهرورزی» را به جای «سهل بن سعد ساعدی» معرفی نموده است.

ح: همان گونه که طبری نقل کرده است، روایات مقتل ابومخنف مسند بوده و سلسله روایان آن ذکر شده است. ولی در این مقتل ساختگی، کلیه روایات - جز اندکی - مرسل است. و دهها اشکال دیگر که به هیچ وجه نمی توان آنها را به ابومخنف نسبت داد.

۳- در صفحه ۷ می گوید: «امام حسین به گروهی از مردم کوفه در مورد (صلح) برادرش امام حسن، چنین گفت: به خدا سوگند مشتاق مرگ بودم تا اینکه برادرم حسن، نزد من آمد و مرا سوگند داد که کاری ننمایم و کسی را تحریک نکنم؛ پس من هم از او اطاعت کردم، در حالی که گویا کسی بینیم را با کارد می برید و یا اینکه گوشتم را با اره پاره می کرد؛ پس به ناچار از او پیروی کردم».

این موضوع برخلاف عقاید شیعه است و با اصول مسلم این طایفه نمی سازد. اگر این مطلب از تراوشهای قلم ابومخنف بود؛ رجالیان شیعه نه تنها وی را توثیق نمی کردند، بلکه او را تضعیف می نمودند. در حالی که دیدیم همگی وی را توثیق کرده اند^{۴۰}.

۴- مقتل ابومخنف خیلی بیش از این مقتل ساختگی بوده است. گذشته از اینکه همین مقداری را که طبری از آن نقل کرده، شاید دو برابر این مقتل جعلی است.

۵- دانشمندان بزرگ و کتابشناسان ماهر تصریح کرده اند که این مقتل ساختگی است و ربطی به ابومخنف ندارد. مرحوم حاج میرزا حسین نوری (صاحب مستدرک الوسائل)، در این باره گوید: «ابومخنف لوط بن یحیی، از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیره و تاریخ است. مقتل او در نهایت اعتبار است و این نکته از نقل عالمان بزرگ گذشته از آن و از سایر آثارش معلوم می شود ولی افسوس که اصل مقتل بی عیب او در دسترس نیست و مقتل موجود را که به او نسبت می دهند، مشتمل است بر بعضی مطالب نادرست و مخالف با اصول مذهب که آن را دشمنان دانا و دوستان نادان به جهت پاره ای از اغراض سوء در آن داخل کرده اند. و از این جهت از اعتبار و اعتماد افتاده است

۱- همان طور که اشاره شده گویا مقتل اصلی ابومخنف نزد طبری بوده است. وی قسمت اعظم تاریخ کربلا را از آن نقل کرده است. اما مقابله این مقتل با تاریخ طبری نشان می دهد که به هیچ روی مطاوی این دو اثر همگون یا یکدیگر نیست. ما پس از مقابله دقیق به این نتیجه رسیدیم که جز در مواردی اندک، مندرجات مقتل ابومخنف هیچ شباهتی با منقولات طبری ندارد.

۲- کتاب، آکنده از غلطهای فاحش و مطالب موهون است که به هیچ وجه با عظمت علمی و قدرت تاریخی ابومخنف سازگار و مناسب نیست؛ و اینک به برخی از این دست مطالب اشاره می شود:

الف: اولین مطلب کتاب مذکور، چنین است: «قال ابومخنف: حدثنا ابوالمنذر هشام، عن محمد بن سائب الکلبی...» بی پایگی این سند بسیار روشن است؛ زیرا هشام شاگرد ابومخنف است.

ب: در صفحه ۱۲ می گوید: «وروی الکلبینی فی حدیث...»! بطلان این سخن روشنتر از آفتاب است؛ زیرا کلبینی قریب صد سال پس از مرگ ابومخنف به دنیا آمده است.

ج: در صفحه ۲۴ می گوید: «ذکر عمار فی حدیثه...» عمار در جنگ صفین به سال سی و هفت هجری شهید شد و دیگر سال شصت زنده نبود.

د: در صفحه ۴۸ می گوید: «فجعل هانی، فضرب فیهم یمیناً و شمالاً... و قتل منهم، خمسة و عشرين ملعوناً» هانی که اسیر دست ابن زیاد است و دهها جلاد او را محاصره کرده اند؛ چگونه می تواند بیست و پنج نفر آنان را بکشد! افزون بر اینکه حتی یک تن از مورخان معتبر چنین مطلبی را نگفته است.

ه: در صفحه ۱۰۴ گوید: پس از آنکه عباس و حبیب بن مظاهر کشته شدند؛ امام حسین -ع- محزون و دلشکسته شد؛ آنگاه زهیر بن قین حضرت را دلداری داد!

و: در صفحه ۱۱۳ گوید: طرماح بن عدی پس از آنکه هفتاد پهلوان را از لشکر عمر سعد کشت؛ خودش نیز کشته شد.

و بر منفردات آن هیچ اطمینانی نیست... و عالم جلیل، شیخ خلف آل عصفور، در بعضی رسائل خود - که پاسخ سی مسأله است - زحمت بسیاری در تطبیق اغلب منکرات آن کتاب بر طبق اصول مذهب کشیده است! ولی بر متامل در آن پوشیده نیست که جز تکلف، حاصلی ندارد^(۴۱).

همچنین مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین گوید: «پوشیده نیست کتاب مقتل الحسین که رایج است و دست پدست می گردد و منسوب به ابومخنف است؛ دارای بسیاری از احادیثی است که ابومخنف هرگز از آنها اطلاع نداشته و اینها را به دروغ به او نسبت داده اند. اصولاً دروغ بستن به او زیاد شده و این شاهد بر بزرگی اوست^(۴۲)».

و نیز مرحوم حاج شیخ عباس قمی گوید: «ابومخنف از مورخان بزرگ شیعه است و با اینکه تشیخ مشهور است؛ دانشمندان اهل سنت نیز بدو اعتماد کرده و از او مطلب نقل می کنند^(۴۳)» و نزدیک همین مضمون را در نفس المهموم (ص ۸، چاپ بصیرتی)، آورده است.

همچنین محدث قمی در هدیه الاحباب^(۴۴) می گوید: «مقتل ابومخنف اگر در دست بود، در نهایت اعتبار بود؛ چنانچه از نقل عالمان بزرگ گذشته از آن معلوم می شود. ولی افسوس و آه که اصل آن مقتل مانند مقتل کلبی و مدائینی و امثال آن به مرور زمان مفقود شده و به دست ما نرسیده است. اما این مقتلی که در دست است و در آخر کتاب بحار طبع شده است و به ابومخنف بیچاره نسبت می دهند؛ معلوم نیست از کیست و از ابومخنف نیست».

در دائرة المعارف الاسلامیه آمده است: «کتابهایی را که به ابومخنف نسبت داده اند و به دست ما رسیده است، از وی نبوده و ساخته متأخران است^(۴۵)».

«فؤاد سزگین» در این مورد می گوید: «تألیفاتی منسوب به ابومخنف به دست ما رسیده است. الا اینکه در آنها دست برده شده و در متن آن تصرف کرده اند و به گذشت زمان بدان افزوده اند. به طوری که دیگر با اصل کتاب مؤلف بسیار فاصله دارد^(۴۶)».

ترجمه های آن

این مقتل ساختگی گویا تا کنون یک بار به اردو و دوبار با

مشخصات ذیل به فارسی ترجمه شده است:

(۱) به سال ۱۳۲۲ و به قلم محمد طاهر بن محمد باقر موسوی دزفولی و همراه با کتاب اخذ الثار فی احوال المختار، منسوب به ابومخنف در ۲۴۰ صفحه.

(۲) ترجمه دیگری از آن به سال ۱۴۰۵ به ضمیمه اخذ الثار فی احوال المختار در ۳۱۷ صفحه انجام شده و به وسیله ناشری سودجو منتشر گردیده است. این ناشر عنوان اولین تاریخ کر بلا را نیز بدان داده است!!

در این ترجمه، یک مقدمه سیزده صفحه ای بسیار سبک و بی مایه، با عبارات و جملاتی سُست آمده است؛ بطور نمونه: در صفحه ۹ گوید: «کسی که در تمام وقایع بعد از پیامبر - ص - تا زمان خودش، کتابهایی نوشته باشد که این کتابها به دست شیخ طوسی و نجاشی رسیده باشد، مقام او بسیار عالی محسوب میشود». بی پایگی و سُستی این مطلب به قدری است که نیازی به بیان ندارد.

در صفحه ۱۵ آمده است: نصرین مزاحم که از تاریخ نویسان معروف قرن اول هجری بود... روشن است که در گذشت نصرین مزاحم به سال ۲۱۲ قمری است؛ یعنی وی از مورخان قرن دوم و اوایل قرن سوم بوده است. در صفحه ۱۶ می گوید: «از ابومخنف دو کتاب مقتل به نام «صغیر» و «کبیر» معروف است». این چگونه معرفتی است که احدی از صدر اسلام تا زمان ایشان، این سخن را نگفته است. و...»

در این مقدمه، سخنان بزرگان درباره ابومخنف ذکر شده، ولی کوچکترین اشاره ای به ساختگی و جعلی بودن این مقتل نشده است. گو اینکه قطعاً از ساختگی بودن این مقتل مطلع بوده اند؛ چرا که قسمتی از گفتار مرحوم نوری و حاج شیخ عباس قمی را درباره این مقتل در صفحات ۱۲ و ۱۳ نقل کرده اند. ولی به قول مشهور «کلوا واشربوا» را خوانده اند و «ولا تسرفوا» را فراموش کرده اند. و بدین سان اثری مجعول و بی پایه را با تجلیل از مؤلفی که هرگز این اثر از قلم او نترانیده است، به جامعه داده اند. ضروری است که مسؤولان فرهنگی

کتاب
مقتل الحسین علیه

للمؤرخ الشهير

لؤلؤ بن يحيى بن محمد بن خلف بن ابي الازدي

الصابي

مع التاليف القيسية

بقلم خادم اهل بيتك والسلام

الحسين الغفاري

جامعه در مقابل این گونه ابتدالهای فرهنگی بایستند و راه را بر کسانی که جز چشم مادی در عرصه امور فرهنگی ندارند مسدود سازند.

استخراج مطالب ابومخنف از تاریخ طبری:

چنانکه پیشتر آمد، متن مقتل الحسین در دسترس نیست و بسیاری از گزارشهای آن در تاریخ طبری آمده است. برخی به استخراج این موارد پرداخته اند که اینک به معرفی و نقد و بررسی آنها می پردازیم:

۱) مقتل الحسین، استخراج حسن غفاری ۴۶.

وی بنا بر تصریح خود این کتاب را از مجموعه گزارشهای طبری از واقعه کربلا جدا کرده است. ایشان در مقدمه ای کوتاه درباره روش کار و شرح حال ابومخنف سخن گفته و افزوده است: «مطالبی که در این کتاب ذکر شده، همان مطالب ابومخنف است گرچه تمام آن نیست». بر این اساس، مؤلف آنچه را طبری از ابومخنف مستقیماً نقل کرده و یا به واسطه هشام گزینش کرده، آورده است.

اشکال این گونه گردآوری این است که نمی توان گفت هر آنچه در مقتل هشام است، از ابومخنف گرفته شده است. چرا که احتمالاً هشام برخی مطالب را به هنگام تحمّل حدیث از ابومخنف شنیده است و چه بسا خود ابومخنف آنها را در مقتلش نیاورده است. نکته دیگر اینکه وی، هر آنچه از هشام یافته، آورده است؛ با اینکه روشن است که برخی از این موارد قطعاً از ابومخنف نیست. به طور مثال در صفحه ۲۲ آمده «قال هشام: قال عوانه...»؛ و نیز در صفحات ۹۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۸؛ هشام از عوانة بن حکم نقل می کند و به ابومخنف نسبت داده شده است.

و یا در صفحه ۱۸۷، هشام، از ابوالهذیل روایت کرده است؛ و نیز در صفحه ۲۳۰، هشام گوید: «حدثني بعض اصحابنا...» و نیز در صفحه ۲۳۱ می گوید: «حدثني عمرو بن حيزم كلبی...» و... که تمام اینها به ابومخنف نسبت داده شده است. از همه مهمتر اینکه در صفحه ۲۸، سخنی از عمر بن

شبه (متوفای ۲۶۲ق) آورده شده و مستخرج متوجه نبوده و آن را به ابومخنف نسبت داده است. حال آنکه ابومخنف سالها قبل از تولد عمر بن شبه از دنیا رفته بود.

گزیده سخن اینکه کتاب مقتل الحسین مستخرج از تاریخ طبری است و جز مواردی اندک در سرفصلها که از طبری است و نیز جز معدود مسائلی دیگر که طبری از غیر از ابومخنف نقل کرده، بقیه عیناً همان متن طبری است که جداگانه چاپ شده است. مستخرج این اثر اگرچه تلاشی انجام داده و پانوشتهایی به متن نوشته است؛ ولی اثر وی به هیچ روی کاری ارزشمند و علمی نیست.

۲) وقعة الطف، استخراج محمد هادی یوسفی ۴۷.

آنچه یاد شد، عنوان اثری است که آقای محمد هادی یوسفی به عنوان مقتل ابومخنف از تاریخ طبری استخراج کرده است. گفتنی است آنچه وی ترتیب داده است، بسی ارزشمندتر از کتابی است که پیشتر یاد کردیم. وی مطالب ابومخنف را از تاریخ طبری استخراج کرده و همراه مقدمه ای مفصل در شرح حال ابومخنف، مقتل وی و روایاتی که وی از آنها نقل کرده است؛ و نیز نقد مقتل ساختگی و... به سال ۱۳۶۷ منتشر کرده است. تحقیق آقای یوسفی نیز خالی از اشکال نیست که به مواردی از آن اشاره می شود:

۱) روی جلد و صفحه اول کتاب آمده است: وقعة الطف، تألیف ابی مخنف، تحقیق الشیخ محمد هادی الیوسفی الغروی. گفتنی است که عنوان یاد شده برای این کتاب صحیح نیست. چه اینکه اولاً نام کتاب ابومخنف «مقتل الحسین» است، و نه «وقعة الطف». (ر. ک: فهرست ابن ندیم، ص ۱۰۵؛ فهرست شیخ، ص ۱۲۹)؛ ثانیاً آنچه در طبری آمده و در این تحقیق یکجا نشر یافته است، همه کتاب ابومخنف نیست و بلکه قسمتی از آن است.

۲) در صفحه ۸ سال وفات ابومخنف را به استناد فوات الوفيات ابن شاکر و الاعلام زرکلی، به سال ۱۵۸ ذکر کرده است؛ حال آنکه هر دو منبع پیش گفته وفات ابومخنف را به سال ۱۵۷ ذکر کرده‌اند.^{۱۸}

۳) در همان صفحه مقتل الحسین ابومخنف اولین تاریخ کربلا تلقی شده است؛ اما چنانکه گذشت به گفته شیخ آقابزرگ تهرانی اولین تاریخ کربلا را اصبع بن نباته نوشته است.

۴) در صفحه ۱۹ با استناد به تأسیس الشیعه می گویند که ابن ابی السنی حیدر ابومخنف را شیعه نمی داند؛ در حالی که این مطلب در کتاب یاد شده نیست و بلکه در متن شرح ابن ابی الحدید (ج ۱، ص ۱۴۷) است.

در صفحه ۲۳ درباره مقتل ساختگی گفته است: معلوم نیست در چه زمانی برای اولین بار چاپ شده است. باید گفت که گویا اولین چاپ آن به سال ۱۲۷۵ در تهران با خط محمدرضا خوانساری، و همراه لهوف و مهیج الأحران، چاپ سنگی شده است. در صفحه ۳۷ و ۳۸ آمده است که پنج نفر بدون واسطه برای ابومخنف تاریخ کربلا را نقل کرده‌اند. اما در شمارش بیش از چهار نفر نیستند.

در اثر حاضر هیچ اشاره‌ای به شیوه استخراج آن نشده است. گاهی در متن منقول مطالبی جا بجا شده و برخی از آنها در پاورقی آمده که روشن نیست بر چه مبنایی چنین شده است. افزون بر این، استخراج ایشان سه اشکال اساسی دارد که در ذیل بدان پرداخته می شود:

الف) اسناد ابومخنف یکسره حذف شده و مطالب کتاب

از صورت مستند بودن به ارسال تبدیل شده است. بر آگاهان فن روشن است که این عمل تا چه اندازه از ارزش و اعتبار کتاب می کاهد.

ب) در چند مورد مطالبی که هشام کلبی از غیر ابومخنف نقل کرده، به ابومخنف نسبت داده شده است. مانند صفحه ۱۶۶ سطر ۲: «فأخرج للثاس کتاباً...» (مقایسه شود با تاریخ طبری ج ۵، ص ۳۹۸)؛ و صفحه ۱۶۹-۱۷۱ که سه صفحه مطلب از آن هشام است و نه ابومخنف. (مقایسه شود با تاریخ طبری ج ۵، ص ۴۰۱-۴۰۳).

ج) افتادگی و اسقاط و حذف مطالب به حدی است که توان گفت کتاب از درجه اعتبار انداخته است. اینک به مواردی از آن اشاره می کنیم:

۱- ص ۷۱ و ۷۲: دو مصراع از شعر حذف شده است:

«جاء البرید بقرطاس یخب به فاجس القلب من قرطاسه قرعا قلنا لك الویل ما ذافی کتابکم کأن اغبر من ارکانها انقطاعاً» در طبری ج ۵، ص ۳۲۸ چنین است:

جاء البرید بقرطاس یخب به فاجس القلب من قرطاسه قرعا قلنا لك الویل ما ذافی کتابکم قالوا الخنیفة امسی مثبتاً وجعا فمادت الارض اوکادت تمیدینا کأن اغبر من ارکانها انقطاعاً»

۲- ص ۷۷، س ۹: «لا ادری، اما ابن عمر، فأنی لا أراه یری القتال ولا یحب أنه یوکی علی الناس، الا أن یدفع الیه هذا الأمر عفواً». (طبری، ج ۵، ص ۳۳۹، س ۵).

۳- ص ۱۶۱، س ۳: «واحتمله، فانزله». (طبری، ج ۵، ص ۳۹۵، شش سطر به آخر).

۴- ص ۸۲ (حاشیه)، ۱۴ سطر به آخر: «فتشاغلوا عن حسین بطلب عبدالله یومهم ذلك حتی أمسوا، ثم بعث الرجال الی حین عند المساء، فقال: اصبحوا، ثم ترون ونری، فكفوا عند تلك اللیلة ولم یلحقوا علیه، فخرج حسین من تحت لیلته وهی لیله الأحد، لیومین بقیا من رجب، سنة ستین.

وكان مخرج ابن الزبیر قبله بلیلة، خرج لیلة السبب فأخذ طریق الفرع». (طبری، ج ۵، ص ۳۴۱، س ۴).

۵- ص ۱۵۴، س ۲: «ثم إن الحسین واصحابه امتنعوا امتناعاً

۱۱- ص ۱۶۶، سطر اول: «... قال: كان الحسين لا يتر
بأهل ماء الا اتبعوه حتى إذا انتهى الى». (طبري، ج ۵،
ص ۳۰۸، س ۱۰).

۱۲- ص ۱۶۶، س ۳، دنباله همان مطلب بالا؛ یعنی بعد از
«عبدالله بن بقطر»، هشت سطر افتاده که از درج آن معذوریم.
(طبري، ج ۵، ص ۳۹۸، س ۱۱-۱۹). همین مطلب را که هشام
از ابوبکر بن عیاش نقل می کند، به ابومخنف نسبت داده است.
۱۳- ص ۱۶۷، سطر اول: «ان أحد عمومته سأل الحسين ع-
این ترید؟ فحدثه، فقال له...». (طبري، ج ۵، ص ۳۹۹،
س ۸). به جای این مطلب در کتاب یاد شده، این جمله «فسأله
أحد بني عكرمة» داخل گروه آمده است.

۱۴- ص ۱۶۸، س ۹: «فتبناها وعدنا فلما رأونا وقد عدلنا
عن الطريق عدلوا إلينا كأن أسنتهم اليعاسيب». (طبري، ج ۵،
ص ۴۰۰، پنج سطر به آخر).

۱۵- ص ۱۷۱، س ۲: «فقال لأصحابه انصرفوا بنا». (طبري، ج ۵،
ص ۴۰۲، ده سطر به آخر).

۱۶- ص ۱۷۱، س ۱۱: «فترادا القول ثلاث مرات».

قویاً». (طبري، ج ۵، ص ۳۸۵، س ۱۶).

۶- ص ۱۵۷، سطر اول: «أقبل بها من اليمين». (طبري،
ج ۵، ص ۳۸۵، دو سطر به آخر).

۷- ص ۱۵۹، س ۵: «وقال الناس: «هذا الحسين يريد
العراق». (طبري، ج ۵، ص ۳۹۴، چهار سطر به آخر).

۸- ص ۱۶۲، س ۸: «قالت: فأمر بفسطاطه وثقله ومتاعه،
فقدم وحمل الى الحسين». (طبري، ج ۵، ص ۳۹۶، شش سطر
به آخر).

۹- ص ۱۶۳، سطر اول: «قال: ثم والله ما زال في أول القوم
حتى قتل». (طبري، ج ۵، ص ۳۹۷، سطر اول).

۱۰- ص ۱۶۵، دو سطر به آخر: «قالا: فقال له بعض
أصحابه: إنك والله ما أنت مثل مسلم بن عقيل ولو قدمت الكوفة،
لكان الناس اليك أسرع، قال الأسدیان». (طبري، ج ۵،
ص ۳۹۸، س ۴).

پانوشتها:

- ۱- معالم العلماء، ص ۹۲ و ۹۴.
- ۱۵- طوسی، رجال شیخ، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، (قم، منشورات شریف رضی)، ص ۵۱؛ علامه حلی، رجال علامه، تصحیح محمد صادق بحر العلوم، (قم، منشورات شریف رضی)، ص ۱۳۶.
- ۱۶- ابن داوود، رجال، تصحیح محمد صادق بحر العلوم، (قم، منشورات شریف رضی)، ص ۷۷.
- ۱۷- تفرشی، نقد الرجال، (انتشارات الرسول المصطفی)، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.
- ۱۸- اردبیلی، جامع الرواة، (دارالاضواء)، ج ۲، ص ۳۳.
- ۱۹- مامقانی، تنقیح المقال، (نجف)، باب اللام، ج ۲، ص ۴۳ و ۴۴.
- ۲۰- السيد ابوالقاسم الخوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۳۸؛ علامه شوشتری در قاموس الرجال (ج ۷، ص ۴۴۶ و ۴۴۷)، به سبب برخی مطالب احتمال داده اند که ابومخنف شیعه نیست، ولی هیچ کدام از آنها، شاهد قوی و صحیحی نیست و نمی تواند در مقابل ادله شیعه بودن بدان اعتماد و استناد کرد.
- ۲۱- الضعفاء والمتروكون، تحقیق موفق بن عبدالله، (مکتبه المعارف الرياضی)، ص ۳۳۳.
- ۲۲- رازی، الجرح والتعديل، (بیروت)، ج ۷، ص ۱۸۲.
- ۲۳- ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، (دارالفکر)، ج ۶، ص ۲۱۱.
- ۲۴- ذهبی، میزان الاعتدال، (مصر)، ج ۳، ص ۴۲.
- ۲۵- ابن شاکر کتبی، قوات الوقیات، تحقیق احسان عباس، (دارصادر)، ج ۳، ص ۲۲۵.
- ۲۶- فیروزآبادی، قاموس المحيط، (مؤسسة الرسالة)، یک جلدی ص ۱۰۴۵.

- ۱- آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانيف الشيعة، ج ۲۲، ص ۲۳.
- ۲- ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب (در حاشیه اصابه)، ج ۳، ص ۵۰۳؛ ابن الاثیر، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۳۳۹.
- ۳- دینوری، اخبار الطوال تصحیح عبدالمنعم عامر، (منشورات شریف رضی)، ص ۱۴۶؛ نصرین مزاحم، وقعة الصفین، تصحیح عبدالسلام هارون، ص ۱۱۷.
- ۴- همان، ص ۱۱.
- ۵- طوسی، فهرست، (منشورات شریف رضی)؛ ۱۲۹؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء ص ۹۳-۹۴.
- ۶- طبري، تاريخ طبري، (بيروت، مؤسسة اعلمی) ذیل المنذیل، ج ۸، ص ۴۷.
- ۷- ذهبی، سير اعلام النبلاء، (مؤسسة الرسالة)، ج ۷، ص ۳۰۱-۳۰۲؛ رازی، الجرح والتعديل، (بیروت)، ج ۷، ص ۱۸۲.
- ۸- ذهبی، میزان الاعتدال، (مصر)، ج ۳، ص ۴۲.
- ۹- شرح و توضیح مسافرتهای امام صادق ع- به عراق، درمآخذی به طور کامل و مفضل نیامده است و ما از آن اطلاع نداریم، ولی می توان برای اطلاعات اولیه به اثر ذیل مراجعه کرد: محمد حسین مظفر، الامام الصادق (دفتر انتشارات اسلامی)، ص ۱۲۳-۱۳۰.
- ۱۰- نجاشی، رجال ص ۳۲۰.
- ۱۱- همان ص ۳۲۰؛ طوسی، فهرست ص ۱۲۹؛ ذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۰۱ و ۳۰۲؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.
- ۱۲- رجال نجاشی، ص ۳۲۰.
- ۱۳- فهرست شیخ، ص ۱۲۹.

(طبری، همان، سه سطر به آخر).

۱۷- ص ۱۷۲، سه سطر به آخر، ده سطر افتاده است که ذکر آن موجب طولانی شدن مقاله می شود. (طبری، ج ۵، ص ۴۰۳-۴۰۴).

۱۸- ص ۱۷۳، س ۹: «وكان بها هجائن النعمان ترعى هنالك». (طبری، ج ۵، ص ۴۰۴، چهار سطر به آخر).

۱۹- ص ۱۷۵، سطر آخر (دنباله حاشیه): «فاخذ اهلی یقولون: إنك لتضع مرتك هذه شيئاً ما كنت تصنعه قبل اليوم». (طبری، ج ۵، ص ۴۰۶-۴۰۷).

۲۰- ص ۱۷۵، س ۱۱: «قال اما هذا فلا يكون ابدا ان شاء الله... الحسين عليه السلام». (طبری، ج ۵، ص ۴۰۷، س ۱۳).

وموارد بسیار دیگری که از جمله می توان بدین صفحات اشاره داشت: ۶۷، ۶۸، ۷۰ (چهار مورد)، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰ (چهار مورد)، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، و....

چون کتاب اخذالشارفی احوال المختار (۵۰)، منسوب به ابومخنف، همراه دو ترجمه فارسی مقتل ساختگی ترجمه و

پانوشتها:

۲۷- زرکلی. الاعلام. (بیروت)، ج ۵، ص ۲۴۵.

۲۸- فؤاد سزگین. تاریخ التراث العربی، جزء دوم، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲۹- ر. ک: مقدمة رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و معالم العلماء.

۳۰- هم چنانکه شیخ درباره حفص بن غیاث (فهرست، ص ۶۱) و درباره طبری (ص ۱۵۰) و... چنین کرده است. و نیز ابن شهر آشوب درباره حفص (معالم العلماء، ص ۴۳) و درباره طبری (ص ۱۰۶) و... متذکر عامی بودن آنان شده است.

۳۱- اینکه آقای یوسفی در صفحه ۱۹ گفته است که چون رجال یون اهل سنت به ابومخنف، رافضی نگفته اند؛ پس وی شیعه نیست؛ باید توجه داشت که آنان معمولاً به کسانی که از ارکان شیعه هستند مانند شیخ مفید و طوسی و... رافضی اطلاق می کنند؛ و الا چه بسیار بزرگانی از شیعه هستند که به آنان رافضی گفته نشده است. اما اینکه در همان صفحه افزوده اند که ابومخنف حدود ده سال پس از امام صادق-ع- می زیست؛ ولی حتی یک حدیث هم از امام کاظم-ع- نقل نکرده است؛ پس شیعه نیست؛ گویا ایشان بدین نکته توجه نداشته است که امام کاظم-ع- در مدینه می زیست و ابومخنف در کوفه بود.

۳۲- ابن ندیم. فهرست ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ نجاشی. رجال. ص ۳۲۰.

۳۳- ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. (انتشارات اسماعیلیان)، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳۴- مفید. الجمل. (نجف)، ص ۲۲۵.

۳۵- مجلسی. بحار الانوار (بیروت)، ج ۱، ص ۲۵.

۳۶- تاریخ طبری. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. (مصر)، ج ۵، ص ۳۳۹.

۳۷- ابن ندیم. فهرست. ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ نجاشی. رجال. ص ۳۲۰؛ فهرست شیخ

چاپ شده است؛ اشاره ای کوتاه به این اثر نیز خالی از فایده نیست.

امروزه هیچ اثری از ابومخنف در دست نیست؛ فقط دو کتاب مقتل الحسین و اخذالثار بدو منسوب است. در طی این مقاله روشن شد که نسبت مقتل الحسین به وی، به هیچ وجه صحیح نیست. اخذالثار نیز چنین است. بهترین دلیل بر عدم صحت انتساب این است که میان مطالب این کتاب درباره نهضت مختار و مطالبی که طبری در تاریخش از ابومخنف نقل می کند؛ زمین تا آسمان فاصله دارد.

*

در پایان برخود لازم می دانم که از دوست فاضل، جناب آقای سید ابوالحسن علوی، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نمایم. ایشان در مقابله و تطبیق و مقایسه کتابهای یاد شده با تاریخ طبری، دستیار و کمک کار من بوده اند.

ص ۱۲۹؛ فؤاد سزگین. تاریخ التراث العربی. جزء ثانی، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۳۰.

۳۸- خانیابامشار. فهرست کتابهای چاپی عربی. ص ۸۹۰.

۳۹- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۴۰- رجوع کنید به کتابهای رجال شیعه.

۴۱- نوری. لؤلؤ مرجان. (کانون انتشارات عابدی)، ص ۱۵۶، ۱۵۷.

۴۲- سید عبدالحسین شرف الدین. مؤلفو الشيعة فی صدر الاسلام. (تهران، مکتبه النجاح)، ص ۴۰.

۴۳- شیخ عباس قمی. الکنی واللقاب. (انتشارات بیدار)، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۴۴- هدیه الأجاب ص ۴۵، چاپ امیرکبیر.

۴۵- دائرة المعارف الاسلامیة. (دارالمعرفة بیروت)، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴۶- تاریخ التراث العربی. جزء دوم ج ۱، ص ۱۲۸.

۴۷- ابومخنف، نام کتابش را مقتل الحسین نهاد؛ بنابراین اینکه آقای یوسفی نام وقعة الطف بر آن گذارده است، صحیح به نظر نمی رسد. گرچه عنوان مقتل الحسین مطلق هم (مانند کاری که آقای غفاری کرده است)، صحیح نیست؛ زیرا این کتاب، قسمتی از کتاب ابومخنف است.

۴۸- ابن شاکر کتبی، فوات النوفیات، ج ۳، ص ۲۲۵؛ زرکلی. الاعلام، ج ۵،

ص ۲۴۵؛ یساقسوت. معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۴۱؛ ذهبی.

سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۰۱؛ اسماعیل پاشا. هدیه العارفين.

ج ۱، ص ۸۴۱؛ عمر رضا کخاله. معجم المؤلفين، ج ۸، ص ۱۵۷؛ دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱، ص ۳۹۹.